

مجموعه اسماعیلی

سیب سرخ

خورشید، واپسین
شعله‌های طلایی‌اش را بر
تن دیوارهای کاه‌گلی مدینه
آویزان کرده است و گونه‌های
آفتاب‌سوخته دیوارها، زیر سایه بلند
نخل‌های شهر، رنگ تازه می‌گیرند. کودکی،
شاخه خیزرانی در دست، روی زمین، خطوطی مبهم
ترسیم می‌کند و از ضربه خیزران‌ها بر خاک، نقش‌های
تازه‌ای می‌آفریند.

چند دقیقه پیش، صدای اذان نماز عصر، مردم را به سمت
مسجد می‌کشید و اکنون که آفتاب بر تن کوچه‌ها، سایه‌های
بلند می‌آفریند، گویا رشته تسبیحی از هم پاره شده،
صف‌های به هم پیوسته مردم پراکنده شده و هر کدام، سویی
روانه می‌گردند. از میان روزنه‌ای کوچک از سقف مسجد،
شعله‌ای آفتاب برتن محراب می‌تابد و عیای سپید علی
علیه‌السلام را که بر خاک کشیده می‌شود، روشن‌تر می‌کند.
گویا گونه‌هایش میان هاله‌ای از نور می‌درخشند!

پسری کوچک، با اندام زیبا و گونه‌هایی گل انداخته، آرام
آرام به سوی محراب می‌رود و در آغوش علی می‌نشیند.
زمین گویا زیر پای آن‌ها، حریری سبز گسترانده و عطری
دلپذیر، در فضا پراکنده است! سیب سرخ کوچکی که برای
دستان حسین اندکی بزرگ است، برای علی معنای تازه‌ای
دارد. گویا می‌خواهد این سیب را در آغوش بگیرد! محمد نیز
همین سیب را سال‌ها پیش، میان انگشتان خویش می‌بوسید
و هر بار که فاطمه می‌خندید، عطر این سیب بهشتی به

مشامش
می‌رسید. گویا
خدایوند هرگاه بخواهد
هدیه‌ای به آنان ببخشد،
سیبی در آغوش
تنهایی‌شان می‌نشاند!

اینکه سیب سرخ فاطمه، مشام علی را معطر کرده است.
علی، فرزند کوچکش را در آغوش می‌گیرد و سراسیمه به
طرف خانه کوچک و کاه‌گلی خود روانه می‌شود.
نخل‌ها گویا سرخم کرده‌اند تا در شادی آنان شریک شوند.
خورشید، واپسین تازیانه شعله‌های عصرگاهی‌اش را بر تن
زمین می‌کوبد. حریر سبزی که بر سر فاطمه گشوده می‌شود و هر
گوشه‌اش را انگشتان ظریف فرشته‌ای می‌فشارد. عطر
سیب از دامن فاطمه پراکنده می‌شود. علی، سیب سرخ
کوچکش را «زینب» نام نهاده است.